

نقد و تحلیلِ دوگانگی و پادگویی در رویکرد یحیی بن حمزه علوی به مقوله فصاحت

الهام بابلی بهمه* (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

DOI: [10.22034/jilr.2024.140559.1126](https://doi.org/10.22034/jilr.2024.140559.1126)

تاریخ الوصول: ٢٠٢٤/٠١/٢١

تاریخ دریافت: ١٤٠٢/١١/٠١

صفحات: ٧٧-٩٥

تاریخ القبول: ٢٠٢٤/٠٣/٠١

تاریخ پذیرش: ١٤٠٣/٠٣/١٢

چکیده

استفاده متفکران از بلاغت به‌منابۀ تکنیکی برای بیان اندیشه‌ها، منجر به بروز سبک‌های ادبی خاصی شده که در نظریه‌های بلاغی پنهان است. تأثیر چنین رویکردهایی در مبحث فصاحت به‌عنوان یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث بلاغی، نمایان است. حمزه علوی (٧٤٩ هـ)، متفکر میراث عربی - اسلامی در کتاب بلاغی "الطراز؛ المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز" از زاویه‌های گوناگون با ایرادهایی بر بعضی بلاغت‌پژوهان، سعی بر تبیین مفهوم فصاحت دارد تا وجه همسو و ناهمسوی اندیشه آنها را با خود، نشان دهد. مطالعات پیرامون کتاب "الطراز"، بیانگر این است که اغلب پژوهشگران بر رویکرد میانه علوی در بلاغت اتفاق نظر دارند. از این رو، مقاله حاضر با هدف بازشناسی جریان فکری علوی و نقد رویکرد میانه وی، می‌کوشد با رویکرد کیفی و روش استقرائی از طریق شناخت رگه‌های فکری علوی، نگرش حاکم بر اندیشه‌اش را بازکوی کند و به چگونگی اعتبارزدایی از آراء متفکران توسط وی، در مبحث فصاحت بپردازد. برآیند پژوهش نشان می‌دهد؛ علوی با نوعی تفکیک دوگانه در سبک اشکال‌گیری بر لفظ‌گرایان و ارائه ادله در بطلان دیدگاه‌های لفظ‌گرایان، بررسی فصاحت به دو روش؛ تفکیک فصاحت از بلاغت، فصاحت در ضمن بلاغت، و اعتراض مستقیم بر دیگر نظریه‌پردازان یا بهره‌گیری از آراء آنان، علاوه بر تضاد و تقابل با اندیشه بلاغی دیگر متفکران، در نفی مبانی فکری خود، نیز پیش می‌رود که این امر، تعارض و نزاع عقلی بر اندیشه وی را بیشتر کرده است و انتساب رویکرد میانه به او را نفی می‌کند.

کلید واژه‌ها: یحیی بن حمزه علوی، متکلم، لفظ، معنا، دوگانگی، فصاحت

ضوء علی منهجیة یحیی بن حمزة العلوی المتعارضه والمتباینة فی مسألة الفصاحة (دراسة ونقد وتحلیل)

الملخص

لاشك أن استعمال البلاغة وتوظيفها - بصفتها أسلوباً في نقل الرؤى والأفكار - نجم عن بلورة أساليب أدبية خاصة التي تجسدت في الدرجة الأولى في النظريات البلاغية المختلفة وأثر تلك الاتجاهات - باختلافها وسعتها - ظهرت في مبحث الفصاحة بكل جلاء حيث صار هذا المبحث من أهم المواضيع البلاغية اختلافاً. وقد بذل حمزة العلوي (٧٤٩هـ) وهو من كبار المفكرين البلاغيين في التراث الإسلامي في كتابه البلاغي "الطراز؛ المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز" كل الجهود لبيّن مفهوم الفصاحة بشعبها المختلفة، وقد أخذ في هذا المجال على غير واحد من العلماء البلاغيين في تعريف هذا المفهوم، محاولاً تبيين وجوه التقارب والتباعد فيما بين تلك الرؤى والنظريات مع رؤيته. تشير الدراسات حول كتاب "الطراز" إلى أن الباحثين أغلبهم متفقون على المنهج العلوي المتكامل في البلاغة. لذلك، بهدف التعرف على التيار الفكري للعلوي ونقد منهجه المتكامل، تحاول المقالة هذه باعتمادها على الأسلوب الكيفي والمنهج الاستقرائي إعادة قراءة رؤيته الفكرية من خلال التعرف على خطوطه الفكرية. تدل نتائج البحث أن منهجية العلوي تعاني من ثنائية آرائه المقدمة على أصحاب الألفاظ وتعارضه في تقديم الأدلة على فساد آراءهم، دراسته للفصاحة في بنيتين مختلفتين؛ فصل الفصاحة عن البلاغة، والفصاحة في ضمن البلاغة، واحتجاجاته على المفكرين الآخرين والاستفادة من آراءهم، وبالإضافة إلى التناقض والتباين مع الفكر البلاغي للمفكرين الآخرين، فإنه يمضي أيضاً في نفي أسسه الفكرية، مما زاد من التعارض والصراع العقلي على فكره، وينفي منهجه المتكامل إليه.

الكلمات الرئيسية: يحیی بن حمزة العلوي، المتكلم، اللفظ، المعنى، التعارض والتباين، الفصاحة

مقدمه

دانش بلاغت به‌عنوان یک علم ابزاری در اختیار دیگر علوم، برای شرح‌اندیشه‌ها قرار دارد؛ اما بلاغت‌پژوهان از ابزار بلاغت به‌مثابه تکنیکی برای بیان‌اندیشه‌های خود، استفاده می‌کنند. همین امر (اندیشه‌ها)، به‌صورت ناخودآگاه، منجر به بروز سبک‌های ادبی خاصی شده که در نظریه‌های بلاغی پنهان است. تأثیر چنین رویکردهایی در مبحث فصاحت به‌عنوان یکی از مباحث عمده، کلیدی و تأثیرگذار در علم بلاغت، نمایان است. بلاغت‌دانان صاحب‌نظر از دیرباز درباره اینکه فصاحت، ویژه لفظ است یا معنا، دیدگاه‌های متفاوتی دارند تا جایی‌که اعتباربخشی به لفظ و معنا به یکی از مباحث اختلافی و چالش‌برانگیز میان نظریه‌پردازان تبدیل شد. این امر، سبب شده تا آن را در کتاب‌های خود، به تفصیل مورد بحث قرار دهند و بیش‌ترین توجه خود را به آن معطوف دارند. در این میان، عده‌ای با اعتباربخشی به لفظ و معنا، به نظم معانی گرایش پیدا می‌کنند. گروهی دیگر، فصاحت را ویژه لفظ به اعتبار معنا می‌دانند؛ اما دو مسیر متفاوت را در پیش می‌گیرند، بعضی از آنان، خارج از سیاق کلام، حکم صادر می‌کنند و دیگری، فصاحت را به اعتبار معنایی که از تلاؤم حروف حاصل شده، ویژه لفظ دانسته، به شرطی که واژه در بافت کلام قرار بگیرد که از آن به نظم کلمات یاد می‌کنند. با توجه به محوریت موضوع مورد بحث، از پرداختن به سیر تاریخی فصاحت و اختلاف نظرها صرف‌نظر می‌شود؛ اما محوریت مقاله تمرکز بر دیدگاه‌های پیش‌گفته است.

بیان مسأله

مبحث فصاحت از جمله مباحث علم بلاغت بوده که برای شناخت رویکرد فکری بلاغت‌پژوهان حائز اهمیت است. ذوق‌محوری، عقل‌گرایی و میانه‌بودن، از جمله سبک‌های ادبی مطرح شده در دانش بلاغت است که تطبیق آراء متفکران در زمره این نوع نگرش‌ها، زوایای حاکم بر اندیشه‌شان را به تصویر می‌کشد. از میان متفکران بلاغی، یحیی بن حمزه علوی، صاحب کتاب "الطراز" به‌عنوان نماینده رویکرد میانه؛ یعنی حدّ وسط ذوق‌محوری و عقل‌گرایی معرفی شده‌است. پژوهش پیش‌رو در تلاش است که با بازشناسی آراء علوی در مبحث فصاحت به نفی رویکرد میانه وی بپردازد. بررسی آراء متفکران بلاغی پیرامون فصاحت بیانگر دو دیدگاه است؛ یکی، تفکیک بین فصاحت و بلاغت که فصاحت لفظ در این مقوله مطرح است. دیگری، فصاحت و بلاغت به منزله یک امر واحد یا در ضمن هم که در بافت کلام معنا پیدا می‌کنند و نظم کلمات و نظم معانی در این وجه، طرح مفهوم می‌شوند. علوی، به‌صورت هدف‌مند از دو زاویه به تبیین مفهوم فصاحت می‌پردازد؛ نخست: به فصاحت و بلاغت به‌عنوان دو مقوله جدا از هم نگریسته، و به‌صورت ضمنی آراء همسو و ناهم‌سویی با عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱ هـ) (بدون تصریح به اسم)، رازی (۶۰۶ هـ)، ابن‌اثیر (۶۳۷ هـ)

هـ) و سکاکی (۶۲۶ هـ) دارد. دوم: فصاحت را در ضمن بلاغت بررسی کرده که در پیش گرفتن چنین روشی، وی را دچار تعارض و دوگانگی در دیدگاه‌های بلاغی کرد.

علوی با انتخاب این نوع دوگانگی در روش، سعی داشته چنین القا کند که رویکردی میانه در بلاغت در پیش گرفت. شاید به دلیل چنین موضعی بوده که در وصف وی گفته‌اند: «آمیزه‌ای از رویکرد ادبی ابن اثیر و عقلی سکاکی را جمع کرده، و هیچ‌یک بر دیگری غلبه ندارد» (عطاءالله، ۲۰۰۹: ۲۴). به‌نوعی این باور که علوی «با تأثیرپذیری از ابن اثیر، رازی و دیگران به بحث پیرامون فصاحت و بلاغت می‌پردازد» (فیاض، ۱۹۸۹: ۵۷)، مؤید دیدگاه‌های دیگران در رابطه با رویکرد میانه وی، در بلاغت است. علوی بر آراء جرجانی، رازی و ابن اثیر در این باب، اشکال می‌گیرد، و تا حدودی تأثیرپذیری از جرجانی، رازی و سکاکی، نیز در آراء وی، در مبحث فصاحت مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که استناد به کلام پژوهش‌گران حوزه بلاغت پیرامون رویکرد میانه علوی، صرفاً جهت تأیید انتساب چنین رویکردی به وی است؛ اما در این پژوهش، سعی بر این است که بدون توجه به چنین مقدمات از پیش تعیین شده پیرامون روش وی، با استناد به آراء اصلی، چنین رویکردی بررسی شود. از طرفی، جستار کنونی در صدد است که به بازنشاسی دوگانگی و پادگویی در رویکرد علوی و چگونگی ظهور اندیشه ایشان، در بلاغت بپردازد.

در پرتو اهمیت و ضرورت پژوهش که شناخت اندیشه علوی و تبیین زوایای پنهان اندیشه ایشان است. پژوهش حاضر با روش استقرائی و با تکیه بر جریان فکری حاکم بر کتاب "الطراز"، و تمرکز بر اعتراض‌های علوی بر متفکران بلاغی همچون جرجانی، رازی و ... فصاحت را از دیدگاه علوی بررسی می‌کند. از آنجاکه علوی به‌عنوان نماینده رویکرد میانه، و جرجانی معرفت‌مکتب ذوقی و رازی معرفت‌عقل‌گرایی در بلاغت است، برای برجسته کردن تعارض فکری علوی، آراء وی با متفکران مذکور، مقایسه تطبیقی می‌شود. لازمه تبیین مفهوم فصاحت، علاوه بر بیان اندیشه وی، تحلیل و ارزیابی مبانی فصاحت نزد دیگر متفکران بوده تا با بررسی روش فکری آنها در ارائه تعاریف و دلیل ایراد این‌گونه خرده‌گیری‌ها تبیین شود. دلیل انتخاب مبحث فوق؛ اثبات رویکرد تحمیلی و متعارض علوی در بلاغت است.

سؤالات تحقیق

با توجه به موضوع مورد بحث، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که:

- ۱) دوگانگی و پادگویی رویکرد علوی در مبحث فصاحت چگونه بازنمایی شده‌است؟
- ۲) متکلم، لفظ، معنا، واضع لغت، واضع کلام، نظم و ... در اندیشه علوی در مقایسه با دیگر متفکران چه جایگاهی دارند؟
- ۳) مهم‌ترین محورهایی که وجه تعارض آراء و عقل‌گرایی علوی را برجسته کرده، کدامند؟

پیشینه تحقیق

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، مشخص می‌شود که به‌طور کلی، پیرامون رویکرد انتقادی یحیی بن حمزه علوی بر متفکران بلاغی در مبحث فصاحت کلام، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است؛ اما پژوهش‌های زیادی پیرامون فصاحت و مطالعات کمتری در رابطه با آراء بلاغی علوی انجام شده است. شایان ذکر است که از ذکر کردن پیشینه غیر مرتبط با موضوع مورد بحث، صرف‌نظر می‌شود هرچند که به بررسی آراء علوی و فصاحت پرداخته باشند. در ذیل به مهم‌ترین تحقیقات مرتبط، اشاره می‌شود:

مقاله‌ای با عنوان «الکتابة عند العلوي في كتابه (الطراز المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز)» (۲۰۱۷) از میثاق هاشم حسین المیاحی، نگارنده مقاله صرفاً به نقل مستقیم آراء متفکران بلاغی پیرامون کنایه با تمرکز بر آراء علوی پرداخته که عاری از هرگونه تحلیل، تبیین، ارزیابی و نقد علمی است، «الإمام یحیی بن حمزة العلوي وإسهاماته البلاغیة» (۲۰۱۶) از ملیکه بن عطاءالله که به معرفی علوی و نقل آراء دیگران در مورد جایگاه وی در علم بلاغت پرداخته است، «بازاندیشی چارچوب نظری فصاحت» (۱۳۹۰) نوشته ناصرقلی سارلی، نویسنده با اشاره مختصر به آراء متفکران میراث بلاغی، پیرامون فصاحت با تکیه بر رویکردهای نظری معاصر، به نقد فصاحت در میراث بلاغی می‌پردازد و مقاله‌ای با عنوان «نقد مبانی فصاحت؛ رویکردی زبان‌شناختی» (۱۳۸۷) از سید حسین سیدی، با تکیه بر آراء بلاغت‌دانان و زبان‌شناسان کلاسیک عربی، به مقایسه دیدگاه‌های آنها در رابطه با فصاحت پرداخته است. پایان‌نامه‌ای با عنوان «علوم البلاغة عند العلوي الیميني بين التقليد والتیسیر والتجديد» (۲۰۰۹) از ملیکه بن عطاءالله، نگارنده در این اثر، علاوه بر آراء بلاغی علوی در مبحث مجاز و استعاره، مهم‌ترین محورهای علم‌المعانی و البديع را نیز بررسی کرده، و در پایان به مقایسه آراء سکاکی، ابن‌أثیر و علوی پیرامون تقدیم و تأخیر پرداخته است و کتابی با عنوان «مفهوم الاستعارة في بحوث اللغويين والنقاد والبلاغيين» (۱۹۸۸) از احمد عبدالسید الصاوی، نویسنده در بخشی از کتاب، به بررسی آراء حمزه علوی پیرامون استعاره و مجاز پرداخته است. بررسی پیشینه تحقیق؛ بر این مسئله دلالت دارد که جستار پیش‌رو برای نخستین بار، به صورت مستقل به مقایسه محوری آراء حمزه علوی و دیگر متفکران بلاغی با تکیه بر رویکرد متعارض وی می‌پردازد.

تحلیل

حمزه علوی در بابی با عنوان "في ذكر مفهوم الفصاحة والبلاغة وبيان التفرقة بينهما" با بررسی معنای فصاحت و بلاغت در اندیشه متفکران میراث بلاغی به‌صورت ضمنی یا مستقیم بر آراء بلاغت‌دانان کلاسیک ایرادهایی وارد کرده و گاهی، اندیشه اصلی خود را با مصادره آراء متفکران، بیان می‌کند.

وجه خرده‌گیری علوی بر دیگر دانشمندان، علاوه بر مبحث فصاحت، در دیگر موضوعات بلاغی، نیز با حکم به ابطال رأی آنان، نمایان است. تاجایی که گفته شده: «علوی بخش عظیمی از کتاب خود را به مناقشه با بلاغت‌دانان و نقد دیدگاه‌های آنها اختصاص داده، و در برابر لغزش‌های آنها تسلیم نمی‌شد» (ابوموسی، ۱۹۸۸: ۶۹۴ و ۶۹۵).

خلاصه، وی سه روش را در پیش می‌گیرد؛ نخست: با تفکیک فصاحت از بلاغت، با ایرادهایی که بر لفظ‌گرایان وارد کرده، به تبیین مفهوم فصاحت می‌پردازد، و به صورت ضمنی با آراء جرجانی و تا حدودی رازی، همسویی و ناهمسویی دارد. دوم: فصاحت را در ضمن بلاغت و در بافت کلام می‌سنجد و با تمرکز بر نظم کلمات و معانی، وجوه تشابه و تعارض‌هایی با اندیشه جرجانی دارد. سوم: با تصریح به اسم متفکران بلاغی یا بر آنان اشکال وارد کرده یا با بهره‌گیری از آراء آنها، اندیشه اصلی خود را پیش می‌برد.

روش اول: تفکیک بین فصاحت و بلاغت

اشکال علوی بر لفظ‌گرایان

علوی در مبحثی با عنوان "في مراعاة المحاسن المتعلقة بمفردات الألفاظ" با تأثیر پذیری ضمنی از جرجانی، در ردّ نظر لفظ‌گرایان می‌گوید:

اعلم أن هذا البحث متعلقه للفظة الواحدة على أفرادها، لأنه نظر... واعلم أن من الناس من زعم أنه لا قبيح في الألفاظ وأنها كلها حسنة لأن الواضع لا يضع الآ الحسن، وهذا فاسدٌ لأمرين، أما أولاً: فلأنه لو كان الأمر كما زعموه لكان لا تقع التفرقة بين الألفاظ في الأبنية، والأوزان، والخفة، والثقل، ولما عرفنا تفاوتها في ذلك تحققنا أن منها ما يكون في الرقة واللطافة، ومنها ما يكون في نهاية الثقل والبشاعة، وأما ثانياً: فلأنه كان يلزم أن لا تقع التفرقة بين الشاذ، والمألوف، والنادر، والمستعمل، من جهة الوضع، فلما كان الأمر في ذلك ظاهراً بطل ما توهموه (۱۹۱۴: ۱۱۰/۱ و ۱۱۱).

متن فوق؛ از چند زاویه قابل بررسی است:

الف: چنین استنباط می‌شود که علوی با عبارت "واعلم أن من الناس من زعم أنه لا قبيح في الألفاظ وأنها كلها حسنة لأن الواضع لا يضع الآ الحسن" به گمانِ باطلِ لفظ‌گرایانی اشاره کرده که در بحث فصاحت، اولویت را به متکلم به اعتبار لفظ می‌دهند؛ زیرا از نظر آنها واضع، لفظ غیر فصیح، وضع نمی‌کند؛ بنابراین مزیت فصاحت به واضع لغت بر می‌گردد. در متن فوق؛ دو حالت برای جمله "اعلم أن هذا البحث متعلقه للفظة الواحدة على أفرادها" می‌توان فرض کرد؛ نخست: صرفاً تلاؤم لفظی ساختار حروفِ واژه، معیار فصاحت باشد. دیگری، تلاؤم حروف در لفظ به همراه معانی معیار فصاحت قرار بگیرد، با توجه به رویکرد علوی، به نظر می‌رسد که نقد وی، متوجه فرض نخست شود؛ یعنی آنهایی که فصاحت را ذاتی لفظ (بدون اعتبار دلالت لفظ بر معنا) می‌دانند، امری که جرجانی

آن را این گونه بیان کرده، عده‌ای بر این باورند که فصاحت ویژه لفظ است و تمام ویژگی‌ها ذاتی لفظ بودن، از آن جهت که لفظ است و آن را گمانی فاسد دانسته، آنجا که می‌گوید: «واعلم أنك كلما نظرت وجدت سبب الفساد واحداً، وهو ظنهم الذي ظنوه في اللفظ، وجعلهم الأوصاف التي تجرى عليه كلها أوصافاً له في نفسه» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۳۹۹). وی با تعبیر "تجری علیه کلها أوصافاً له فی نفسه" ذاتی بودن ویژگی‌ها را برای لفظ (از دید لفظ‌گرایان) بیان می‌کند. در این مقوله، لفظ‌گرایان قائل به تفکیک لفظ از معنا هستند که با اندیشه علوی همخوانی ندارد.

رای علوی، از این جهت که در نفی لفظ‌گرایان است، با اندیشه جرجانی همسویی تام دارد. همچنین از این جهت که در نفی گروهی است که مزیت فصاحت را به واضع لغت داده‌اند، نیز با آراء شیخ تناسب دارد؛ زیرا فصاحت ویژه متکلم به اعتبار لفظ، در تضاد و تعارض با اندیشه شیخ است. جرجانی در این مقوله، با روشی اقناعی، به تبیین لفظ‌گرایان می‌پردازد و می‌گوید:

أن الفصاحة فيما نحن فيه، عبارة عن مزية هي بالمتكلم دون واضع اللغة. وإذا كان كذلك، فينبغي لنا أن ننظر إلى المتكلم، هل يستطيع أن يزيد من عند نفسه في اللفظ شيئاً ليس هو له في اللغة... وإذا نظرنا وجدناه لا يستطيع أن يصنع باللفظ شيئاً أصلاً، ولا يحدث فيه وصفاً... وكذا قد اجتمعنا على أن الفصاحة فيما نحن فيه، عبارة عن مزية هي بالمتكلم البتة... ولكنهم جعلوها عبارة عن مزية أفادها المتكلم في المعنى، لأنه إذا كان اتفاقاً أنها عبارة عن مزية أفادها المتكلم، ولم نره أفاد في اللفظ شيئاً، لم يبق إلا أن تكون عبارة عن مزية أفادها في المعنى (۱۹۹۲: ۴۰۱ و ۴۰۲).

وی بر این باور است که فصاحت به اعتبار معنا، ویژه متکلم است، و برای لفظ خارج از بافت کلام ارزشی قائل نیست؛ یعنی به اعتبار وضع لغوی مزیتی در الفاظ وجود ندارد؛ بلکه مزیت به اعتبار بافت معنایی بر لفظ عارض می‌شود. عبدالقاهر چنین استدلال می‌آورد که متکلم در وضع لغت دخالتی نداشته و نمی‌تواند دخل و تصرفی در آن داشته باشد که آن را با عبارت "لا يستطيع أن يصنع باللفظ شيئاً أصلاً، ولا يحدث فيه وصفاً" بیان می‌کند؛ در واقع تعهد به واضع لغت بر متکلم امری ضروری است. این دیدگاه: «الألفاظ ترتیب حروفها فُرُضَ مفروض... الحروف في الألفاظ جَبْرٌ لا اختيار فيه» (مرزوق، ۱۹۹۹: ۱۳۶ و ۱۳۸)، به نوعی بر عدم هر گونه تصرف در لغت از طرف متکلم تأکید داشته، و بیانگر مضمون فوق است.

خلاصه مبحث فوق را می‌توان این گونه بیان کرد که لفظ‌گرایان مزیت را ذاتی لفظ و علوی با تأثیرپذیری از جرجانی، مزیت را امری عارضی برای لفظ دانسته که متکلم با محوریت معانی، نقش اصلی را برای وجه برتری لفظ بر عهده دارد. در این قسمت، در مورد اینکه علوی میان فصاحت و بلاغت تفکیک قائل بوده، قضاوت نمی‌شود.

ادله علوی در باطل کردن رأی لفظ‌گرایان

ب: در ادامه علوی برای اثبات ناکارآمدی دیدگاه لفظ‌گرایانی که صرفاً فصاحت را ویژه لفظ دانسته‌اند، دو دلیل بیان می‌کند:

وهذا فاسدٌ لأمرين، أما أولاً: فلأنه لو كان الأمر كما زعموه لكان لا تقع التفرقة بين الألفاظ في الأبنية، والأوزان، والخفة، والثقل، ولما عرفنا تفاوتها في ذلك تحققنا أن منها ما يكون في الرقة واللطافة، ومنها ما يكون في نهاية الثقل والبشاعة، وأما ثانياً: فلأنه كان يلزم أن لا تقع التفرقة بين الشاذ، والمألوف، والنادر، والمستعمل، من جهة الوضع، فلما كان الأمر في ذلك ظاهراً بطل ما توهموه (۱۹۱۴: ۱۱۰/۱ و ۱۱۱).

هر دو دلیل علوی را می‌توان این‌گونه بیان کرد که در صورت فقدان معنا (ناظر به لفظ) و مزیت تام برای واضع لغت، معیاری برای وجه برتری، غریب و شاذ بودن یا نبودن واژگان به لحاظ وضع واضع وجود ندارد.

براساس آنچه گذشت؛ سبک اشکال‌گیری علوی بر لفظ‌گرایان با اندیشه عبدالقاهر تناسب دارد؛ اما ادله عقلی وی در جهت توجیه این نوع اشکال، ناهمسویی تام با اندیشه جرجانی دارد؛ زیرا علوی با تعابیر "الخفة، الثقل، الرقة، اللطافة، الثقل، البشاعة، الشاذ، المألوف، النادر، المستعمل" ویژگی‌هایی برای الفاظ در نظر دارد، همان‌طور که بیان شد؛ جرجانی چنین ویژگی‌هایی را عارضی الفاظ دانسته که به اعتبار وضع لغوی سنجیده نمی‌شوند. جهت تبیین اندیشه شیخ در این باب، به نظر وی پیرامون اینکه اوصافی چون ثقیل بودن یا نبودن لغت بر زبان، معیار سنجش اعجاز قرآن قرار نمی‌گیرد، استناد می‌شود: «ولا يجوز أن يكون الإعجاز بأن لم يلتق في حروفه ما يثقل على اللسان» (۱۹۹۲: ۳۸۸) دیدگاه شیخ پیرامون سایر ویژگی‌ها چون شاذ و غریب بودن مصداق همین استناد است.

به نظر می‌رسد که علوی چنین ویژگی‌هایی را به جهت وضع لغوی، ذاتی و متعلق به الفاظ می‌داند و به عبارتی، نوعی دوگانگی در اندیشه وی مشهود می‌شود؛ زیرا علاوه بر تعارض با فکر بلاغی شیخ، در نفی مبانی فکری خود، نیز است. وی برای اعتراض به لفظ‌گرایان، اولویت بخشیدن به وضع لغوی را نمی‌پذیرد؛ اما در بیان ادله برای فساد رأی آنان، وضع لغوی را محور اصلی برای تشخیص مزیت الفاظ قرار می‌دهد. منشأ چنین رویکرد متناقضی را می‌توان در سيطرة جریان عقل‌گرای حاکم بر اندیشه او دانست که رگه‌های چنین تعارض‌هایی با تفکر فنی و پیچیده فخر رازی به بلاغت باز شد؛ زیرا وی به تعارض در آراء بلاغی‌اش که مهم‌ترین پیامد رویکرد عقلی‌ش بوده، مشهور است. شاید بتوان این تعارض در آراء علوی را مصداق «کتاب بلاغی علوی، عرصه نزاع عقلی است» (مطلوب، ۱۹۸۲: ۵۲) قرار داد. در روش سوم، نمونه‌ای از تعارض در آراء رازی بیان خواهد شد. از طرفی، انتساب چنین باورهایی به علوی که «فصاحت ویژه الفاظ است به اعتبار دلالت آنها

بر معانی» (سارلی، ۱۳۹۰: ۳۷) منتفی است، و نشان‌دهنده عدم بازکاوی آراء وی از جنبه‌های مختلف است.

خلاصه اینکه علوی با تفکیک بین فصاحت و بلاغت، چنین القا می‌کند که ویژگی‌هایی در لفظ وجود داشته، و خارج از بافت می‌توان حکم به اثبات آن ویژگی داد. امری که در تضاد با اندیشه جرجانی است. از طرفی، در دوگانگیِ روش فکری، تأثیرپذیری از رازی مشهود است.

اعتبارسنجی لفظ فصیح با حس شنوایی

علوی در بحث پیرامون دلالت چندین واژه بر مفهومی واحد، می‌گوید:

أسماء الخمره كثيرة وكلها متفاوتة فلفظ "الخمير" أحسن من قولنا "زُرْجُون" ...، في أسماء "الأسد" وهي كثيرة فقولنا: "أسد" أحسن من قولنا: "فَدُوْكَسٌ وهرماسٌ" ... وأنت إذا تأملت جميع ما ورد من ألفاظ التنزيل والسنة الشريفة وجدتهما على نهاية الكمال في مراعاة الألفاظ الرقيقة والخفيفة والمألوفة (۱۹۱۴: ۱۱۱ و ۱۱۲).

گویا به عقیده علوی، در صورتی که برای یک معنا چندین واژه باشد می‌توان با تکیه بر حس واژه "الخمير" را بر "زُرْجُون" و واژه "أسد" را بر "فَدُوْكَسٌ وهرماسٌ" ترجیح داد؛ البته علوی صراحتاً به حس شنوایی اشاره نکرده، و به‌طور ضمنی از کلام وی، استنباط می‌شود. شاید وی حس را به‌عنوان قاعده و قانونی قرار داده که معیار شناخت فصاحت باشد. البته وقتی از ویژگی‌های لازم برای شناخت فصاحت کلمه صحبت می‌کند:

أن تكون تلك اللفظة خفيفة على الألسنة لذيدة على الأسماع حلوة في الذوق، فإذا كانت بهذه الصفات فلا مزيد على فصاحتها وحسنها، ولهذا فإن ألفاظ القرآن يخف جريها على اللسان وتلذها الأسماع ويحلو مذاقها، وما كان على خلاف ما ذكرناه فلا مزيد على قبجها، ومخالفتها لمنهاج الفصاحة والبلاغة جميعا فيما يكون ثقيلًا على الألسنة، كريها وحشيا في غاية البشاعة، لفظة جحيش ... فإنها قبيحة جدا، ونظيرها فرید... وهذه الألفاظ من مستقبحات الألفاظ ومستهجئاتها فما هذا حاله ينبغي تجنبه (همان: ۱۱۲ و ۱۱۴)

به صراحت منبع اصلی فصاحت لفظ را حس معرفی می‌کند و تعبیری چون "لذيدة على الأسماع حلوة في الذوق" و "تلذها الأسماع" القاگر این مفهوم هستند. وی صرفاً با دلالت لفظ بر معنا، حکم به فصاحت و عدم فصاحت کلمات می‌دهد. از این زاویه، تا حدودی با رأی رازی، همسویی دارد هرچند که این باب، رازی دچار تعارض فاحشی می‌شود. در روش سوم، بیان خواهد شد.

این باور علوی، در تعارض و تقابل جدی با آراء عبدالقاهر در این باب است. جرجانی در پاسخ به عده‌ای که معتقدند فصاحت ویژگی لفظ است، چنین استدلال می‌کند: «محال» آن تكون الفصاحة

صفةً في اللَّفْظِ محسوسةً، لأنها لو كانت كذلك، لكان ينبغي أن يستوى السامعون للفظ الفصيح في العلم بكونه فصيحاً» (۱۹۹۲: ۴۰۷). از کلام جرجانی چنین برداشت می‌شود که معیار فصاحت لفظ در هر زبانی و هر مکانی امری نسبی است (با محوریت معنا)، در صورتی که معیار حس قرار بگیرد این نسبت سلب می‌شود (حس را به منزله قاعده و قانون می‌بیند). از این رو، غیر ممکن است که فصاحت صفت محسوس لفظ باشد و با گوش حس شود؛ زیرا اگر چنین بود، باید شنوندگان در تشخیص لفظ فصیح با همدیگر برابر بودند. این دیدگاه شیخ «لا یکفی فی علم الفصاحة أن تنصب لها قیاساً ما» (همان: ۳۷) که در نفی قاعده تعیین کردن برای فصاحت بوده، مضمون فوق را تأیید می‌کند. شایان ذکر است که در این زمینه، دیدگاه رازی همسویی تام با جرجانی و در تقابل با اندیشه علوی است.

روش دوم؛ پذیرش فصاحت در بافت کلام

براساس آنچه ذکر شد؛ علوی در مرحله اول: با تفکیک بین فصاحت و بلاغت، فصاحت را ویژه متکلم به اعتبار معنا می‌داند، و در مرحله دوم: فصاحت را در ضمن بلاغت و در چارچوب بافت کلام (نظم) بررسی می‌کند. اینکه منظور علوی از نظم، نظم معانی بوده یا نظم الفاظ با استناد به کلام وی، بررسی خواهد شد.

پذیرش نظم معانی

علوی در فصلی با عنوان "فی مراعاة المحاسن المتعلقة بمفردات الألفاظ" در ویژگی‌هایی که برای فصاحت لفظ بیان می‌کند، ملزم به پذیرش فصاحت لفظ در بافت معنایی کلام می‌شود و می‌گوید:

أن يكون اللفظ مختصاً بالجزالة والرفقة ولسنا نعننى بالجزالة في الكلام أن يكون وحشياً في غاية الغرابة في معانيه والوعورة في ألفاظه، ولانريد بالرفقة أن يكون ركيكا نازل القهر، ولكن المقصود من الجزالة أن يكون مستعملاً في قوارع الوعيد،... وأما الرفقة فإما يراد بها ما كان مستعملاً في الملاحظات واستجلاب المودة والبشارة بالوعد، والقرآن العظيم وارد بالأمرين جميعاً (۱۹۱۴: ۱۱۵/۱ و ۱۱۶).

با توجه به گفته فوق؛ به نظر می‌رسد که علوی فصاحت را منوط به تحلیل واژگانی خارج از تألیف کلام نمی‌بیند؛ بنابراین از دو حالت خارج نیست؛ نخست: معانی نقش اساسی در همنشینی و فصاحت الفاظ را دارند و به نوعی اولویت را به نظم معانی می‌دهد. دیگری، قائل به نظم معانی نبوده؛ بلکه صرفاً نظم کلمات، تعیین کننده فصاحت لفظ است. عنوان مبحث (فی مراعاة المحاسن المتعلقة بمفردات الألفاظ) بر این مهم دلالت دارد که شاید علوی فرض دوم مد نظرش باشد؛ اما اینکه وی براساس فرض نخست یا دوم پیش رفته، نیاز به بررسی دارد.

علوی با عبارت "أن يكون اللفظ محتصاً بالجزالة والرقّة" به صفت رسایی لفظ اشاره دارد؛ اما این ویژگی را برای لفظِ فصیح با تعابیری چون "أن يكون مستعملاً في قواع الوعيد"، ... "ما كان مستعملاً في الملاحظات واستجلاب المودة والبشارة بالوعد"، مقید کرده و با این قیود به معانی ای اشاره می‌کند که چگونگی استفاده از کلمات برای تفهیم این معانی دلالت بر فصاحت لفظ دارد. بر این اساس، دیدگاه علوی، در نفی حلت دوم و مؤید حلت اول؛ یعنی نظم معانی است. استناد وی به آیات قرآنی که با محوریت مفاهیم مقصوده حکم به فصاحت کلمه می‌دهد به بهترین وجه ممکن بیانگر این مسئله است. تأثیرپذیری از اندیشه جرجانی که مزیت را در نظم معانی قرار داده، مشهود است. عبدالقاهر نظم را منوط به رعایت احکام معانی النحو کرده، و می‌گوید «...تجری علی ألسنتهم ألفاظ وعبارات لا یصح لها معنی سوی توخّی معانی النحو وأحكامه فیما بین الکلّم» (۱۹۹۲: ۴۰۵). کلام وی بر این امر دلالت دارد که ناظم کلام را معانی النحو می‌داند.

علوی در ادامه با بررسی فصاحت در ضمن بلاغت، فصاحت را منوط به معانی مقصوده و بافت کلام (نظم) می‌داند:

فصار تألیف الألفاظ والکلّم المفردة في إفادتها للفصاحة بمنزلة تألیف العقد وانتظامه، فلا بدّ في ذلك من مراعاة أمور ثلاثة؛ أولها: اختیار الکلّم المفردة كاختیار مفردات اللآلی و انتفانها في حسن جوهرها و صورتها، وثانیه: نظم کل کلمة مع ما يشاكلها أو يماثلها كما يحسن ذلك في تركيب العقد ونظمه، لأنها إذا حصلت مع ما يشاكلها وقعت في أحسن موقع وجاءت في أعجب صورة، وثالثها: مطابقة الغرض المقصود من الكلام على اختلاف أنواعه وتباين فنونه فلا بدّ من أن يكون موافقاً لما أريد به اختصاصه بالتركيب، وهو غرض عظیم لا بدّ من رعايته ونظيره في العقد،.... وإذا خالف في ذلك بطل المقصود وفات الغرض... والكلام كان خالياً عن البلاغة. فالأمر الأول والثاني من هذه الأمور الثلاثة يتعلق بالفصاحة، لأنها من عوارض الألفاظ، ومجموع الثلاثة كلّها هو المراد بالبلاغة، لأنها من عوارض الألفاظ والمعاني جميعاً (۱۹۱۴: ۱۲۰/۱ و ۱۲۱).

به نظر می‌رسد که علوی در متن فوق؛ بین نظم و معانی مقصوده تفکیک قائل نیست؛ یعنی نظم مجرد از معانی را قبول نداشته، و معانی در چینش نظم کلام، نقش اصلی را به عهده دارند. در واقع، نظم یا پیوستن کلمات با ارتباط معنایی حاصل شده که این امر، همان نظم معانی است. عبارت "مطابقة الغرض المقصود من الكلام على اختلاف أنواعه وتباين فنونه" تأکیدی است بر باور علوی به نقش محوری معانی که موجب تفاوت در اشکال کلام می‌شوند. با توجه به بررسی صورت گرفته، علوی به مانند جرجانی اولویت را به معانی داده که این معانی واژه فصیح را در مکان مناسب جایگزین می‌کند.

خلاصه مبحث فوق؛ با توجه به اینکه در نظم معانی بر رازی اعتراض وارد می‌کند (روش سوم)، به نظر می‌رسد که نظم معانی را با محوریت جرجانی قبول دارد؛ اما در اینکه به مانند شیخ، معانی النحو به عنوان ناظم کلمات (با تکیه بر معانی) باشد، اشاره‌ای ندارد.

پذیرش نظم کلمات

در متن فوق؛ عبارت "نظم کل کلمة مع ما يشاكلها أو يماثلها كما يحسن ذلك في تركيب العقد ونظمه، لأنها إذا حصلت مع ما يشاكلها وقعت في أحسن موقع وجاءت في أعجب صورة"، بر این مسئله دلالت دارد که وجود فصاحت در کلمات به صورت مجزا، را نفی کرده؛ بلکه فصاحت را در پیوستن کلمات می‌بیند، در واقع بر اساس این دیدگاه پیش می‌رود که فصاحت ویژه لفظ است به شرطی که آن لفظ در بافت کلام قرار بگیرد. علوی با توجه به این جمله؛ در زمره لفظ‌گرایانی بوده که به اعتبار وضع واضح مزیتی در لغت نمی‌بیند؛ بلکه نظم کلمات این مزیت را فراهم می‌کند. بررسی این دیدگاه علوی، نیز بر نوعی تعارض و دوگانگی در کلام وی دلالت دارد؛ زیرا با اینکه مزیت را در نظم دانسته؛ اما میان الفاظ و معانی، تفکیک قائل شده و نظم را به الفاظ ارتباط می‌دهد. به نظر می‌رسد که علوی با عبارت فوق، فصاحت را صفت لفظ دانسته به شرطی که آن لفظ در همنشینی با کلمات دیگر قرار بگیرد؛ به نوعی فصاحت لفظ در نظم الفاظ را مقید به رعایت شروطی می‌داند، و این دیدگاه وی، نیز در تقابل با آراء جرجانی بوده که در بطلان رأی لفظ‌گرایان می‌گوید:

لا يجد الفصاحة التي يجدها من بعد أن ينتهي الكلام إلى آخره. فلو كانت الفصاحة صفةً للفظ، لكان ينبغي أن يحسها القارئ في حال نطقه به. فمحال أن تكون للشيء صفةً، ثم لا يصح العلم بتلك الصفة إلا من بعد عدمه. ومن ذا رأى صفة يعرى موصوفها عنها في حال وجوده، حتى إذا عدم صارت موجودة فيه؟ (۱۹۹۲: ۴۰۷ و ۴۰۸).

در متن فوق؛ شیخ، با موصوف به لفظ و با صفت به فصاحت اشاره دارد؛ اگر فصاحت، صفت لفظ باشد به عدم جدایی موصوف از صفت اشاره می‌کند که در لحظه نطق به آن باید درک شود (یعنی اگر واژه‌ای فصیح باشد در لحظه نطق باید فصاحت آن درک شود) و با ارائه استدلالی، با قاطعیت این نظریه را رد کرده که چطور ممکن است ویژگی‌ای در لفظی باشد (لفظ فصیح = موصوف و صفت)؛ اما نتوان خارج از نظم کلام، حکم به اثبات آن ویژگی داد. جرجانی گمان اشتباه این عده را این‌گونه بیان می‌کند: «... ظنوا أن موضعها اللفظ بناءً على أن النظم نظم الألفاظ، وأنه يلحقها دون المعاني، وحين ظنوا أن موضعها ذلك واعتقدوه، وقفوا على اللفظ» (۱۹۹۲: ۳۹۴).

خلاصه اینکه علوی با پذیرش نظم کلمات، ملزم به پذیرش لفظ‌گرا بودن می‌شود که این مسئله، وجه تعارض اندیشه وی را برجسته کرده است. از طرفی، انتخاب چنین روشی، در تعارض با اندیشه

جرجانی است و از این جهت که بین الفاظ و معانی تفکیک قائل شده با رازی همسویی دارد؛ اما رازی به نظم معانی گرایش دارد که در ادامه خواهد آمد.

تصریح به اسم متفکران بلاغی در جهت اعتراض یا بهره‌گیری از آراء آنان نقد و بررسی اعتراض علوی به فخر رازی

علوی در بابی تحت عنوان "في حكم البلاغة" بر آراء رازی اشکال می‌گیرد: «أن الفصاحة من عوارض المعاني دون الألفاظ وهذا هو الذي يَرْمُزُ إليه ابنُ الخطيب الرازي في كتابه الإيجاز، فإنه زعم أن الفصاحة عبارة عن الدلالات المعنوية لا غير من غير حاجة إلى اللفظ لا على جهة القصد، ولا على جهة التبعية» (۱۹۱۴: ۱۲۸/۱ و ۱۲۹).

متن فوق؛ بر برداشت علوی از آراء فخر رازی پیرامون فصاحت دلالت دارد. به نظر می‌رسد که وی، مفهوم فصاحت را از منظر رازی فقط در عبارت‌های دارای دلالت‌های ثانوی می‌داند. به‌نوعی رازی را در زمره معناگرایان قرار می‌دهد. اگر عبارت‌ها به دو قسمت دارای دلالت‌های تطابقی و معنوی تقسیم شوند، علوی عبارت‌های دارای دلالت‌های تطابقی را از مفهوم فصاحت رازی خارج کرده، و فصاحت را صرفاً منحصر در دلالت‌های معنوی می‌داند و این امر را منوط به "من غير حاجة إلى اللفظ" کرده است؛ یعنی به باور او با تکیه بر دو محور معانی مقصوده و تبعیت لفظ از معنا (لا على جهة القصد، ولا على جهة التبعية) اینکه الفاظ نشانه معانی باشند در اندیشه رازی جای ندارد. در این زمینه، ذکر آراء فخر رازی ضروری است از طرفی، این دیدگاه مطلوب که «رازی در مبحث فصاحت با تأثیرپذیری از جرجانی، روش او را در پیش می‌گیرد» (۱۹۷۹: ۵۸) ضمن بحث بررسی می‌شود.

رازی در مبحثی با عنوان "في بيان أن البلاغة والفصاحة لا يجوز عودهما إلى الدلالات الوضعية للألفاظ" با تأثیرپذیری در بعضی از مبانی فصاحت از جرجانی به بررسی فصاحت می‌پردازد. به مهم‌ترین آراء وی در ردّ نظر لفظ‌گرایان اشاره می‌شود:

ما بينا أن من المستحيل أن يكون بين اللفظين تفاضل في الدلالة الوضعية، حتى يكون أحد المترادفين أدل على مفهومه من الآخر سواء كانا من لغة واحدة أو من لغتين... أن الفصاحة مزية تحصل باختيار المتكلم، وأما الأحكام الثابتة للألفاظ من حيث هي ألفاظ فهي ثابتة لها لدواتها ومن حيث دلالتها على مسماياتها فهي بوضع الواضع دون المتكلم. فالفصاحة غير عائدة إلى الألفاظ من أحد هذين الوجهين.. لو كانت الفصاحة بسبب دلالات مفردات الكلم لبقيت الفصاحة كيفما تركبت تلك المفردات ولم يكن النظم والترتيب معتبراً أصلاً (رازی، ۲۰۰۲: ۳۵ و ۳۶).

در این متن، محورهای مورد نظر رازی، با آراء علوی تشابهات و تفاوت‌هایی دارند. از جمله این تشابهات؛ اختصاص دادن مزیت فصاحت به متکلم، و عدم دخالت متکلم در وضع واضح است. گویا رازی، نیز اوصافی چون رسایی، ثقیل بودن لفظ بر زبان و ... را عارضی الفاظ می‌داند؛ البته این محور کاملاً با دیدگاه علوی در تعارض بوده که چنین ویژگی‌هایی را ذاتی لفظ می‌دانند. از طرفی، عبارت "الفصاحة غير عائدة إلى الألفاظ من أحد هذين الوجهين" در نفی حس به‌عنوان معیاری برای سنجش فصاحت واژه‌ها نسبت به یک مفهوم است. این محور، نیز در تقابل کامل با رأی علوی بوده؛ زیرا وی حس را به مثابه قاعده‌ای برای تشخیص فصاحت می‌داند. البته رویکرد حاکم بر اندیشه رازی، بر نوعی دوگانگی در لندیشه وی دلالت دارد؛ زیرا وی در جایی دیگر، حس را معیاری برای اعتبارسنجی فصاحت دانسته، و می‌گوید:

لو كانت الفصاحة في قوله: واشتعل الرأس شيباً عائدة إلى مفردات هذه الآية لكان لا يخلو إما أن يكون ثبوت الفصاحة في كل واحد منها موقوفاً على أن يعقبها المفرد الآخر والثاني: يوجب أن يكون له حالة الانفراد من الفصاحة ما لها عند الاجتماع، وذلك مما يدفعه الحسن (رازی، ۲۰۰۲: ۳۷).

گویا رازی به دو گروه لفظ‌گرایان اشاره دارد؛ نخست: افرادی که فصاحت را در سیاق کلام بررسی کرده، و آن را به نظم کلمات اختصاص دادند. دیگری، خارج از بافت، حکم به فصاحت واژه می‌دهند و حس به معنای حس شنوایی را معیاری برای بی‌اعتباری دیدگاه هر دو گروه می‌داند، در این صورت با علوی همخوانی دارد.

در ادامه جمله با "لو كانت الفصاحة ... ولم يكن النظم والترتيب معتبراً أصلاً" به اعتبارسنجی فصاحت با نظم کلمات پرداخته، به‌نوعی به صورت ضمنی نظم معانی را در بر دارد. براساس آنچه گذشت؛ در مورد اینکه رازی در زمره افرادی قرار دارد که اولویت را به معنا داده، و معانی معیاری برای گزینش واژگان مناسب هستند؛ یعنی فصاحت را به اعتبار معنا و لفظ می‌سنجد، یا صرفاً معناگرا بوده، حکم صادر نمی‌شود.

رازی در ادامه می‌گوید: «وصف اللفظ بالفصاحة فذلك عند دلالاته المعنوية لا عند دلالاته الوضعية» (رازی، ۲۰۰۲: ۴۰). ظاهر عبارت نشان می‌دهد که شاید به عقیده رازی، معانی در انتخاب لفظ فصیح نقش داشته باشند؛ اما با دقت نظر در آراء وی، به نظر می‌رسد که استنباط علوی به اندیشه رازی نزدیک‌تر باشد، آنجا که می‌گوید: «دلالة اللفظ على المعنى تارة تكون وضعية وتارة تكون عقلية ومعنوية. وأن المعنوية ليست دلالة نفس الصيغة على معناها بل دلالة معناها على معنى آخر. وقد ذكرنا أن الكناية والمجاز والاستعارة داخلية في هذا القسم» (رازی، ۲۰۰۲: ۴۱). چنین برداشت می‌شود که رازی، به‌صورت هدف‌مند به تفکیک دلالت‌های تطابقی و معنوی پرداخته، تا دلالت‌های تطابقی را از دایره فصاحت خارج کند. وی با تعبیر "عقلية ومعنوية" به عبارتهای دارای معانی ثانوی اشاره

داشته که لازمه اثبات معانی در آنها برقراری تلازم عقلی است. شاید بتوان گفت رازی برای دلالت وضعی ارزش بلاغی قائل نیست.

خلاصه اینکه علوی برداشتی صحیح از آراء رازی داشته، و چون رازی را معناگرای صرف دانسته، بر وی اشکال می‌گیرد. از طرفی دیدگاه احمد مطلوب پیرامون تأثیرپذیری رازی از جرجانی به‌طور مطلق نبوده؛ زیرا وی به بررسی دقیق آراء نپرداخت.

اشکال علوی بر ابن اثیر

باتوجه به بررسی آراء علوی پیرامون «اعلم أن هذا البحث متعلقه اللفظة الواحدة على انفرادها، لأنه نظر... واعلم أن من الناس من زعم أنه لا قبيح في الألفاظ وأنها كلها حسنة لأن الواضع لا يضع إلا الحسن» (۱۹۱۴: ۱۱۰/۱ و ۱۱۱) می‌توان گفت: اعتراض بر ابن اثیر، مصداق نقد علوی باشد؛ زیرا در جایی دیگر که به دفاع از فصاحت لفظ به اعتبار معنا می‌پردازد با صراحت بر ابن اثیر اشکال گرفته و می‌گوید: «وأما الفصاحة فهل تكون من عوارض الألفاظ مجردة لا باعتبار دلالتها على المعاني، وهذا هو الذي يشير إليه كلام ابن الأثير» (علوی، ۱۹۱۴: ۱۲۸/۱) وی در ادامه، با جمله «أن الفصاحة عبارة من الأمرين جميعاً، فلا هي من أوصاف اللفظ كما زعمه ابن الأثير» (همان: ۱۲۹) بر بی‌اعتباری دیدگاه ابن اثیر تأکید می‌کند. علوی با تعبیر "الفصاحة عبارة من الأمرين"، خود نیز در زمره لفظ‌پردازانی قرار گرفته که فصاحت را به اعتبار دلالت لفظ بر معنا (خارج از سیاق) و ویژه لفظ می‌دانند جمله «والمختار عندنا تفصيل نشير إليه، وهو أن الفصاحة من عوارض الألفاظ، لكن ليس بالإضافة إلى مطلق الألفاظ فقط، ولكن بالإضافة إلى دلالتها على معانيها» (همان: ۱۳۰) در تأیید این مسئله است هرچند که از این زاویه با اندیشه جرجانی ناهم‌سویی داشته که توجه صرف به معنای لفظ (خارج از بافتار) را قبول ندارد. شیخ، وقتی به نفی اعجاز لغوی قرآن می‌پردازد چنین استدلال می‌آورد که:

ثم إن هذا الوصف ينبغي أن يكون وصفاً قد تجدد بالقرآن... وإذا كان كذلك، فقد وجب أن يعلم أنه لا يجوز أن يكون في الكلم المفردة... ولا يجوز أن تكون في المعاني الكلم المفردة، التي هي لها بوضع اللغة (جرجانی، ۱۹۹۲: ۳۸۶ و ۳۸۷).

از کلام جرجانی چنین برداشت می‌شود که وی توجه صرف به لفظ و معنای لفظ مفرد به‌عنوان معیاری برای فصاحت را قبول ندارد. وی با عبارت "ولا يجوز أن تكون في المعاني الكلم المفردة، التي هي لها بوضع اللغة" لغت را جبری و در انحصار واضع دانسته؛ اما معنا را محصور به واضع لغت نکرده؛ بلکه بافتار کلام، بار معنایی لفظ را مشخص می‌کند.

بهره‌گیری از اندیشه سکاکی

از نظر علوی، فصاحت لفظ منوط به دارا بودن ویژگی‌هایی است، از جمله:

فاعلم أن الفصاحة في الألفاظ المفردة يجب أن تكون مختصة بمخائص؛ أن تكون اللفظة عربية قد تواضع عليها أهل اللغة، لأن الفصاحة والبلاغة مخصوصان بهذا اللسان العربي دون سائر اللغات من الفارسية والرومية والتركية فلا مدخل لهذه الألسنة في فصاحة بلاغة.... (۱۹۱۴: ۱۱۲/۱ و ۱۱۴).

از متن فوق؛ چنین برداشت می‌شود که علوی در ویژگی نخست به مسئله‌ای اشاره کرده که به‌طور ضمنی در تضاد با اندیشه جرجانی و تا حدودی همسو با اندیشه سکاکی است. سکاکی از جمله شرایطی که برای فصاحت لفظ قائل است، اصالت عربی واژه بوده، به عقیده وی «الفصاحة راجع إلى اللفظ، وهو أن تكون الكلمة عربية أصلية، وعلامة ذلك أن تكون على ألسنة الفصحاء من العرب، الموثوق بعريتهم، أدور، واستعمالهم لها أكثر، لا مما أحدثها المولدون، ولا مما أخطأت فيه العامة؛ وأن تكون أجرى على قوانين اللغة...» (سکاکی، ۱۹۷۱: ۵۲۶)؛ یعنی از دید وی، کلمه‌ای اصالت عربی دارد که بر زبان خطیبان و شاعران جاری بوده، بدون آمیختگی با ضعف زبانی (زبان‌های دیگر) و از خطاهای زبانی مصون باشد، در این صورت کلمه، فصیح محسوب می‌شود. این همان چیزی است که ابن اثیر از آن به «المعيار الموضوعي» یا «القاعدة العامة» یاد می‌کند؛ یعنی معیار لفظ فصیح «مألوفا الاستعمال بين أرباب النظم والنثر» (مرزوق، ۱۹۹۹: ۱۴۴) باشد که همان جاری بودن لفظ بر زبان شاعران و خطیبان است.

این ایده سکاکی را علوی با عبارت «أن تكون اللفظة عربية قد تواضع عليها أهل اللغة» بیان می‌کند؛ اما وی با بهره‌گیری از کلام سکاکی، آن را مقید کرده و می‌گوید: «لأن الفصاحة والبلاغة مخصوصان بهذا اللسان العربي دون سائر اللغات من الفارسية والرومية والتركية فلا مدخل لهذه الألسنة في فصاحة بلاغة»، درحالی‌که در بررسی آراء سکاکی چنین امری مشاهده نمی‌شود. به نظر می‌رسد؛ اینکه فصاحت و بلاغت صرفاً ویژه زبان عربی باشد در تقابل با اصل اندیشه جرجانی است؛ زیرا بررسی سیر اندیشه جرجانی از روش اندیشیدنی حکایت دارد که این روش را می‌توان در سرزمین‌ها و مکان‌های مختلف به‌عنوان یک قاعده کلی لحاظ کرد. وی در بابتی با عنوان تحریر «القول في الإعجاز والفصاحة والبلاغة» پیرامون وجه برتری فصاحت و نفی هرگونه صفتی در لفظ می‌گوید: «ثم إننا نعلم المزية المطلوبة في الباب، مزية فيما طريقه الفكر والنظر من غير شُبُهَة» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۳۹۵)، تأییدی است بر اینکه دغدغه وی در باب فصاحت و به‌طور کلی علم بلاغت، چطور اندیشیدن باشد و این امر، به یک قاعده کلی بیشتر نزدیک‌تر است.

نتایج

بحث از چپستی فصاحت به‌عنوان یکی از مباحث چالش‌برانگیز در علم بلاغت، توجه بیشتر متفکران را به خود جلب کرده است. از طرفی، مبحث فصاحت از جمله مباحث علم بلاغت بوده که برای

شناخت رویکردِ فکری بلاغت پڑوهان حائز اهمیت است. یحیی بن حمزه علوی در کتاب "الطراز" با بررسی معنای فصاحت در اندیشه متفکران میراث بلاغی به صورت ضمنی یا مستقیم، بر آراء آنان اعتراض وارد کرده یا از اندیشه آنها متأثر بوده است. ذوق محوری، عقل‌گرایی و میانه بودن، از جمله سبک‌های ادبی مطرح شده در دانش بلاغت است که تطبیق آراء متفکران در زمره این نوع نگرش‌ها، زوایای حاکم بر اندیشه‌شان را به تصویر می‌کشد. در این میان، در اغلب مطالعات صورت گرفته، علوی به عنوان نماینده رویکرد میانه؛ یعنی حدّ وسط ذوق محوری و عقل‌گرایی معرفی شده است.

بازکاوی سیر فکری علوی در مبحث فصاحت نشان می‌دهد که وی، با در پیش گرفتن سه مرحله، سعی در تبیین مفهوم فصاحت دارد. و بررسی دقیق این مراحل بر این امر، دلالت دارد که نه تنها نوعی تعارض و دوگانگی بر رویکرد علوی سیطره دارد، بلکه انتساب رویکرد میانه به وی، سلب می‌شود. از این رو، با تکیه بر این سه مرحله، تعارض‌های موجود در آراء وی بیان می‌شود تا تأکیدی بر نفی انتساب رویکرد میانه به علوی و سندی بر جریان عقل‌گرایی حاکم بر اندیشه وی باشد:

در مرحله اول: با تفکیک بین فصاحت و بلاغت، دو روش را در ضمن هم در پیش می‌گیرد؛ نخست: سبک اشکال‌گیری بر لفظ‌گرایان، دوم: ارائه ادله برای باطل کردن دیدگاه‌های لفظ‌گرایان. در روش نخست به نفی دیدگاه لفظ‌گرایان می‌پردازد و مزیت را امری عارضی برای لفظ دانسته و تعهد به واضع لغت را بر متکلم، امری ضروری می‌داند. در روش دوم (ادله علوی برای باطل کردن رأی لفظ‌گرایان)، وی اوصاف لفظ را به جهت وضع لغوی، ذاتی و متعلق به الفاظ می‌داند که خارج از بافت می‌توان حکم به اثبات آن ویژگی‌ها داد؛ بنابراین در نفی مبانی فکری خود، عمل می‌کند و علاوه بر اینکه نوعی دوگانگی را در لندیشه خود رقم می‌زند، در تقلیل با لندیشه اصلی دیگر بلاغ‌دانان از جمله جرجانی پیش می‌رود.

در مرحله دوم: با پذیرش فصاحت در بافت کلام؛ دو روش را در ضمن هم در پیش می‌گیرد؛ نخست: علوی فصاحت را منوط به تحلیل واژگانی خارج از تألیف کلام نمی‌بیند (در نفی لفظ‌گرایی)؛ به نوعی اولویت را به نظم معانی داده، و بین الفاظ و معانی تفکیک قائل نیست. دوم: در زمره لفظ‌گرایانی قرار می‌گیرد که به اعتبار وضع واضع، مزیتی در لغت نمی‌بیند؛ بلکه نظم کلمات این مزیت را فراهم می‌کند. وی برای اعتراض به لفظ‌گرایان، اولویت بخشیدن به وضع لغوی را نمی‌پذیرد؛ اما در بیان ادله برای فساد رأی آنان، وضع لغوی را محور اصلی برای تشخیص مزیت الفاظ قرار می‌دهد. رگه‌های چنین تعارض‌هایی را می‌توان در تأثیرپذیری او از رازی دید.

بررسی این دیدگاه علوی، نیز بر نوعی تعارض در کلام وی دلالت دارد؛ زیرا با اینکه مزیت را در نظم دانسته؛ اما میان الفاظ و معانی، تفکیک قائل شده و نظم را به الفاظ ارتباط می‌دهد، در این صورت وی با پذیرش نظم کلمات، ملزم به پذیرش لفظ‌گرا بودن می‌شود که این مسئله وجه تعارض

اندیشه وی را برجسته کرده است. از طرفی، انتخاب چنین روشی، در تعارض با اندیشه جرجانی است و از این جهت که بین الفاظ و معانی تفکیک قائل شده با رازی همسویی دارد؛ اما رازی به نظم معانی گرایش دارد.

مرحله سوم: استنباط وی از کلام رازی بر این مبنی که رازی عبارت‌های دارای دلالت تطابقی را از دایره فصاحت خارج کرده و فصاحت را منحصر در دلالت‌های معنوی می‌داند، صحیح به نظر می‌رسد. رازی، جرجانی و علوی در اختصاص دادن مزیت فصاحت به متکلم همسویی دارند؛ اما علوی در عدم دخالت متکلم در وضع واضح، به مانند جرجانی رأی ثابتی نداشته؛ بلکه نوعی تشویش بر رأی وی، حاکم است. رازی، نیز اوصافی چون رسایی، ثقیل بودن لفظ بر زبان و ... را عارضی الفاظ می‌داند؛ البته این محور کاملاً با دیدگاه علوی در تعارض بوده که چنین ویژگی‌هایی را ذاتی لفظ می‌داند. در اشکال بر ابن‌أثیر، در زمره لفظ‌پردازانی قرار گرفته که فصاحت را به اعتبار دلالت لفظ بر معنا (خارج از سیاق) ویژه لفظ می‌دانند که با اندیشه جرجانی همسویی ندارد و با مقید کردن اندیشه سکاکی آن را خلاف روش جرجانی پیش می‌برد.

منابع عربی

أبوموسی، محمد حسین (۱۹۸۸). *البلاغة القرآنية في تفسير الزمخشري وأثرها في الدراسات العربية* (الطبعة الثانية). القاهرة: مكتبة وهبة.

سارلی، ناصرقلی (۱۳۹۰). *بازاندیشی چارچوب نظری فصاحت*. نشریه نقد ادبی، سال چهارم، شماره ۱۴، ۳۱ - ۵۰.

السكاكي، أبويعقوب (۱۹۷۱). *مفتاح العلوم* (عبدالحميد الهنداوي، محقق). بيروت: دارالكتب العلمية. الجرجاني، عبدالقاهر (۱۹۹۲). *دلائل الإعجاز* (الطبعة الثالثة). (محمود محمد شاكر، تعليق). القاهرة: مكتبة الخانجي.

الرازي، فخرالدين (۲۰۰۴). *نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز* (الطبعة الأولى). (نصرالله مفتي أوغلي، مصحح). بيروت: دار صادر.

عطاءالله، مليكة (۲۰۰۹). *علوم البلاغة عند العلوي بين التقليد والتيسير والتجديد* (رسالة ماجستير). كلية الآداب واللغات، جامعة قاصدي مرياح، ورقلة.

العلوي، يحيى بن حمزة (۱۹۱۴). *الطراز المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز* (الجزء الأول). مصر: مطبعة المقتطف.

علي مرزوق، حلمي (۱۹۹۹). *في فلسفة البلاغة العربية (علم المعاني)*. مصر: مكتبة الإسكندرية.

قیاض، محمد جابر (١٩٨٩). البلاغة والفصاحة: لغة وإصطلاحا (الطبعة الأولى). السّعودية: دارالمنارة للنشر والتوزيع.

مطلوب، أحمد (١٩٧٩). أساليب البلاغة: الفصاحة، البلاغة، المعاني (الطبعة الأولى). الكويت: وكالة المطبوعات.

----- (١٩٨٢). البحث البلاغي عند العرب. بغداد: دارالجاحظ للنشر.

References

- Fayyad, Muhammad Jaber. (1989). Rhetoric and Eloquence: Language and Terminology, First edition. Saudi Arabia: Dar Al-Manara Publication and Distribution Center.
- Matlub, Ahmed. (1979). Methods of Rhetoric: Eloquence, Rhetoric, Meanings, First edition. Kuwait: Wikalata Al-Matbu'at.
- , (1982). Rhetorical Research among the Arabs. Baghdad: Al-Jahiz Publication.
- Abu Musa, Muhammad Hussein. (1988). Qur'anic Rhetoric in the Interpretation of Al-Zamakhshari and Its Impact on Arabic Studies, Second edition. Cairo: Wahba Library.
- Al-Alawi, Yahya bin Hamza (1914). The Style Containing the Secrets of Rhetoric and the Sciences of Miraculous Facts, Part One. Egypt: Al-Muqtataf Press.
- Ali Marzouk, Helmy (1999). In the Philosophy of Arabic Rhetoric (Meaning). Egypt: Alexandria Library.
- Al-Jurjani, Abdul Qaher (1992). Evidence of Miracles. Commentary: Mahmoud Muhammad Shaker. Cairo: Al-Khanji Library.
- Al-Razi, Fakhr al-Din (2004). Nihayat al-Ijaz fi Dirayat al-I'jaz, edited by: Nasrallah Mufti Oghli, 1st edition. Lebanon, Beirut: Dar Sader.
- Askaki, A. (1971). The key to science, Description: Hindawi. A. Publisher: Dar Al-Katab Elmi. (In Arabic)
- Ata'ullah, Malika. (2009). The Rhetoric According to Al-Alawi about His Imitation Ideas and Renewals, Thesis to obtain a Master's degree, Faculty of Arts and Languages. University of Kasdi-Merbah - Ouargla.
- Sarly, N. (2011). Reviewing the theoretical framework of rhetorics. The literature review journal, 4(14), 31-50